

UNIVERSAL
LIBRARY

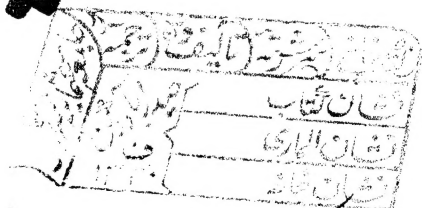
OU-232899

UNIVERSAL
LIBRARY

کلام الملوک ملوک الکلام

الحمد لله الذي جعل في قلوبنا من العلم نوراً
فصاحت البياض عن رفات بذرنا من غلظت
خير خزيمة آيين خسروى نجنية خوش تدبيرى المسى

رقعات عالمگیری



رشته کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان بدو دودمان گورکان
نامی نرندان تبعیه صاحبقران جاجا بطراز جهان پناه حضرت ابونکر عالمگیر غازی
در طبع منشى نعل شوقا بون باهتلاطم بکاون یان بحسب طبع گزیدو

اطلاہ - اس میں بین ہر علم فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار درجہ بندی کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شاہین کو بجا پہ خانہ سے مل سکتی ہے اس کے معانیہ و ملاحظہ سے شانقاں اصل حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں فہرست بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل پچ کے تین صفحہ ہر سادے بین اُن میں بعض کتب انشاء فارسی و اردو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ کو قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشات فارسی

انشاء کے بارعجم - بالزمام الفاظ فارسی در قعات
کہ کوئی عربی کی لفظ نہیں آئی مصنف مولوی
امانت علی -

انشاء کے خلیفہ - مع اشعار کا آمد خطوط مولوی
مشہور انشاء و دسی از خلیفہ شاہ محمد قزوینی -

انشاء کے تمیز مصنف منشی کمال رامی تخلص قنبر -

انشاء کے ماہر و رام - مصنف منشی ماہو رام -

انشاء کے منیر خط نستعلیق مصنف میر سانی منیر

لاہوری

ایضا بخند شکست

انشاء کے بہار بہند - رقتا بہارت ماری

مسح تصنیف عبدالعزیز آردی -

انشاء کے جامی - مصنف ملا عبدالرحمن جامی -

انشاء کے طاہر و حید - از منشی مرزا طاہر و حید -

انشاء کے فائق - مصنف مولوی محمد فائق -

انشاء کے دولت رام - مصنف منشی دولت رام -

انشاء کے گلزار مجسم - مصنف مولوی تقی محمد انصاف و قوت

انشاء کے مفید - مصنف منشی محمد علی رام بندت -

انشاء کے ولایت تلامذہ شریعتین مصنف مولوی عزیز آردی

انشاء کے عجیب - امین رقتا بہن سوا کے لفظ

فارسی کے لفظ عربی نہیں ہر مصنف منشی محمد جعفر -

تلمیذ الانشاء - مصنف منشی محمد طہیر الدین -

انشاء کے صفیر بلبل - مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ

کی انشاء شریعتین عبارت کی ہر مصنف مولوی عبداللہ خان

علوی غریبی جیکار یہ نثر نگار امین بہتہ قدمابی -

انشاء کے دلکش - جلی قلم مصنف منشی فتح چند -

انشاء کے بے نقاط - سب رتے صنعت سقوط

انفاطین بہن تعین منشی کامتا پرشاد -

انشاء کے لطیف - اسم با سلمیٰ تعین منشی بہار اللہ

محمی بایہ تشدید یہ نسخہ بھی مصلحت قل ماعول

غایت درجہ سو مند و جاوی اندر زہر بند ہے -

رقتا بہن عزیزی مصنف بڑا بہن مولوی عبدالعزیز صاحب

عزیز صناع مکینان و مکان فضل و قسینان

رقعات مالکیری

در مطبعه می‌نشی نوک شوق آیت کابو بطبع من مطبوعان

بطالعالم را در مثنی مرتب و بزرگ مکان را در وسط ترانیکه آن فرزند زنی خاوند از پدر خردا را بزرگ یا
 بهر حال ع حمرت دراز باو که این غم نیست به و بیاس خاطر آن فرزند را بزرگ عایت کرده خواهد شد رقصه
 بهین بختلاف بعضی سید که آن فرزند نگاهداریا به غمی نند و نوکران پیش او بجنگه میدارند ظاهر
 خند عمار داشته باشد از فوق قریب سازد اما است جا آمدن دارا است لاهور که درین راه کرده اند و جبلت منوچهر
 یا نصدی از منصب صرغان کم کردیم و آن بهند کشیر را از نوکری بر طع ع از دست همفرا بانی
 رقصه همین بود خلاف با وجود سلامت نفس فتح الله خان چارنا خوش کردید و در ایام بادشاه زادگی
 با ما را بچو سلوک میکردیم که بهر رضی بودید و در حضور نصیبت بخوشی تری لعلت تصیف امیرک زنده بلای صفت
 اقتدار برادران هم زبان بعضیها ازک فاخت او کرده ملازمت اختیار کردند و جمیعکه باشاره برادران
 حرکات نالام کم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا باینکه اغراض و تحمل متنبه شده از سر
 انصاف اقرار صاحب وصلگی کردند تا نقش سر و کار و بهاد را بر لوح خاطر اثر فرقد س اعلی حضرت
 تر شگفت و کارها دست متنبه زواری و این بود ضعیف صورت گرفت شامتل فتح الله خان را
 بخید خاطر کردید و بچو سپاهی جگر و در همه کاره را که کارها عده شما می دانستند دل نمودید و در اصد هزار
 عمل و گزینید چه سود دل را شکسته که گوشتکسته مضی باضی اگر احلام بگوئی کنید بهر دیر اگر اصلاح
 کافرین دست بیت نصیبت گشت بشند و بهمان گیر که بهر ضی باص مشفق گوید پذیرد پیشتر و چه ضی
 و السلام علی السبع المکذ رقصه فرزند سعادت تو اوم محرم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیز من
 شد که حیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر و اوان کشیدن شریف چلشش نازم باین ریش
 و شش رقصه همین بود خلاف تنم خان از حضور خضت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان و حواله
 شده بلاغ نمایند از خود جرم نیست که ستم و کجا میروم و بر سر این علمی بر معاصی خواهد گذشت حان
 از هر خصم شود و هر لای پایارم فرزندان مرا که کما لایک تحالف کنند و مجور گشت و خون خلق

اصل رسد را در مثنی مرتب و بزرگ مکان را در وسط ترانیکه آن فرزند زنی خاوند از پدر خردا را بزرگ یا
 بهر حال ع حمرت دراز باو که این غم نیست به و بیاس خاطر آن فرزند را بزرگ عایت کرده خواهد شد رقصه
 بهین بختلاف بعضی سید که آن فرزند نگاهداریا به غمی نند و نوکران پیش او بجنگه میدارند ظاهر
 خند عمار داشته باشد از فوق قریب سازد اما است جا آمدن دارا است لاهور که درین راه کرده اند و جبلت منوچهر
 یا نصدی از منصب صرغان کم کردیم و آن بهند کشیر را از نوکری بر طع ع از دست همفرا بانی
 رقصه همین بود خلاف با وجود سلامت نفس فتح الله خان چارنا خوش کردید و در ایام بادشاه زادگی
 با ما را بچو سلوک میکردیم که بهر رضی بودید و در حضور نصیبت بخوشی تری لعلت تصیف امیرک زنده بلای صفت
 اقتدار برادران هم زبان بعضیها ازک فاخت او کرده ملازمت اختیار کردند و جمیعکه باشاره برادران
 حرکات نالام کم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا باینکه اغراض و تحمل متنبه شده از سر
 انصاف اقرار صاحب وصلگی کردند تا نقش سر و کار و بهاد را بر لوح خاطر اثر فرقد س اعلی حضرت
 تر شگفت و کارها دست متنبه زواری و این بود ضعیف صورت گرفت شامتل فتح الله خان را
 بخید خاطر کردید و بچو سپاهی جگر و در همه کاره را که کارها عده شما می دانستند دل نمودید و در اصد هزار
 عمل و گزینید چه سود دل را شکسته که گوشتکسته مضی باضی اگر احلام بگوئی کنید بهر دیر اگر اصلاح
 کافرین دست بیت نصیبت گشت بشند و بهمان گیر که بهر ضی باص مشفق گوید پذیرد پیشتر و چه ضی
 و السلام علی السبع المکذ رقصه فرزند سعادت تو اوم محرم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیز من
 شد که حیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر و اوان کشیدن شریف چلشش نازم باین ریش
 و شش رقصه همین بود خلاف تنم خان از حضور خضت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان و حواله
 شده بلاغ نمایند از خود جرم نیست که ستم و کجا میروم و بر سر این علمی بر معاصی خواهد گذشت حان
 از هر خصم شود و هر لای پایارم فرزندان مرا که کما لایک تحالف کنند و مجور گشت و خون خلق

که بندگان خدا بنده نشوند و آنچه بخیر می آید طریقه بیگانه را برایش نیست تا در وقت ظهور و ظهور حق
 خلق او که در آن بلخ خالق اند چنانچه راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کند بنام باشا بزرگ
 محمد اسم شاه بهادر رقعته - فرزند علیاحمد اسپهبد هواریان مرتبه برکات فرستاده اند از سواست
 آن خلیفه خوشنم و یاد از آنجا رسید که پسر از آن فرزند جوان بخت میداد که مال خطه خود را تمام به خود
 کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز معاشرت تمام دارند بر یکدیگر از اسپان خاصه
 که در قسطنطنیه بقیه رنگ و نسل مسلمانی است که بخاطر رسیدن بزرگوار و نویسنده رقعته فرزند علیاحمد
 و علی احمد آن فرزند با تقدیر پسر خود شکار آمد بر یک نام آنکه گمان است عاقل و ده اند چون آن فرزند
 خود را طبع دارند و در تکلیف پدر پیر چنانی شوند بهر حال سده هارسن رسا با نسل میدهند
 رقعته - فرزند علیاحمد مرده که چندی بر نیانیست و در رستگاری می آید که قبیله ای اسلام خان با
 نیرسین خود است که سلمان بر نیان را از شتا گیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد و اگر از شتا گردان و می
 این فن داشته باشند طلبیده آید و الا خوشامد و زیاده بمانند و بخوراند و میست خوشا وقتی خرم
 روز گاه به یکایک بر خود را و فصل یکا که میست هواریان رسم یکسره فرست و بیای زبوفت و
 از روز رفت رقعته - فرزند علیاحمد که فرزند زاده بهادر خوش آمد و کار و خوش ترقی روز به روز
 حالا از تربیت و الاجاه غافل ناید و بوضوبه با و در صورت اقبال محسنیتی و تنبیه جانان فرزند زار و
 بهادر بجال خواهد ماند و آن بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 و غیره اسباب حرب بطلو باین مهم از قلع و دارا که بزرگوار و والد بزرگوار از روی نیرباده و ده رات
 با سلام آباد عرف تهر اسیر رقعته - فرزند سعادت توام علیاحمد من علی حضرت میفرمودند که نکاح
 یکا است انسان را با عیسی تواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الله عز و جل الاثره
 واقعه خود و بدست نفیس نفیس چنانچه گویی آخر شب زوالگاه بر آمده باشا و نویسنده وضو کرد

۱۲ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۳ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۴ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۵ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۶ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۷ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۸ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۱۹ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۰ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۱ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۲ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۳ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۴ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۵ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۶ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۷ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۸ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۲۹ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۰ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۱ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۲ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۳ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۴ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۵ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۶ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۷ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۸ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۳۹ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۰ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۱ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۲ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۳ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۴ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۵ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۶ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۷ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۸ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۴۹ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه
 ۵۰ - بهادر شکر از راجه جان محمد را پیشین بکجهو همه همراه خود دارد و تو بخانه

مورخان شیرین باقی قصه خوانان فصیح بیان و آلاء خوش الحان و سیاهان عرصه جهان مستند
اندرون پرده نسوان شیرین گوهر که باقی غریب طبع انرف و اعلی احوال سلاسله زنگار با شایسته
و عجاایب غرائب و دیار امضا بعض میرسانند نه غلامه آنحضرت انصاف و تقاضا روزی خود را
با این تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرماندهی میدادند چون گفت پسر در خان فرزند میستی قلمی
و نوشتن اطلاع و اوان هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند را بختند زمینیه بود و فی اختیاریم و توقف نجه میاد
بر زبان قلم دادیم صواف و از در رفته ۱۰ فرزند علیجاه محمد عظم حفظ الله تعالی و علم ظاهر و ادب و کمالی حلد
و تدبیر و در چنانچه سربانان برادر ایشان زیاده افتاد و زندگی را چون و بدین حصص و حصص و طریق
سوا کرده اند چرخ افاضان پسندیده اند و فرزند آهسته خرام که خرام + زیر دست هزار جان است
رقعه ۱۰ فرزند سعادت توام محمد عظم حفظ الله تعالی و علم حسن بکثیران کار چکله که کور اعلیات خاطر
اجل مغزول نشده رعایا آجا و اولاد دارند و سربسنگ میزنند و میگیند ع اگر تو می ندی و در و در
داوی هست می اسبان حقیقی ظلم ظالم بنام او شتمی ندی پسند که اعمال حق و انستیاچال سنگه آجا در
والا جای تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رفته ۱۰ فرزند علیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی میگ
دوای خاص آن فرزند کار با بجزوری سر انجام مید غلبت است اضافه منصب خطایانی اگر بویست و آید
آدم خوب مثل طلست بخشش است بیست آنچه بر تیم و کم و بیدم و بسیار دینست نیست جز اسفل برین
عالم که بسیار دینست + رو و سوادش خان حوم بود فرغ از او و رو و طاعت تا دیر دست بجا بود
بودی اندک گشتن پرسید کلام آرزو باقیست گفت آدم خوب بلحق حرف خوبی گفته هر چه جز
و امانت و خلقت انسانی جلی است بهر حق قضا گراست کرده باشد اما بخت و انصاف آقا نیز در
است که نوکر را مفر آنان از وجه معائنه قضا اقل از غایب ابدال او و قاضی را عالم تعلیق ضلل نزار اعتقاد
و انوش ع که در و خوشدل اندک ازین رفته ۱۰ فرزند علیجاه بر آنحضرت کمال تمام ای سربسنگ و ده اندک

لغو و اعلی و شایسته
مستند
انصاف و تقاضا
تقسیم
فرماندهی
میدادند
گفت
پسر در خان
فرزند میستی
قلمی
و نوشتن
اطلاع
و اوان
هر آنچه
خوب باشد
و بر آن
فرزند را
بختند
زمینیه
بود
و فی
اختیاریم
و توقف
نجه میاد
بر زبان
قلم دادیم
صواف
و از در
رفته
فرزند
علیجاه
محمد عظم
حفظ الله
تعالی
و علم
ظاهر
و ادب
و کمالی
حلد
و تدبیر
و در چنانچه
سربانان
برادر
ایشان
زیاده
افتاد
و زندگی
را چون
و بدین
حصص
و حصص
و طریق
سوا کرده
اند
چرخ
افاضان
پسندیده
اند
و فرزند
آهسته
خرام
که خرام
+ زیر
دست
هزار
جان
است
رقعه
فرزند
سعادت
توام
محمد
عظم
حفظ
الله
تعالی
و علم
حسن
بکثیران
کار
چکله
که کور
اعلیات
خاطر
اجل
مغزول
نشده
رعایا
آجا
و اولاد
دارند
و سربسنگ
میزنند
و میگیند
ع اگر
تو می
ندی
و در و
در
داوی
هست
می
اسبان
حقیقی
ظلم
ظالم
بنام
او
شتمی
ندی
پسند
که
اعمال
حق
و انستیاچال
سنگه
آجا
در
والا
جای
تغییر
خواهد
شد
و عوض
نخواهند
یافت
رفته
فرزند
علیجاه
آنچه
معلوم
میشود
مصطفی
قلی
میگ
دوای
خاص
آن
فرزند
کار
با
بجزوری
سر
انجام
مید
غلبت
است
افزاده
منصب
خطایانی
اگر
بویست
و آید
آدم
خوب
مثل
طلست
بخشش
است
بیست
آنچه
بر
تیم
و کم
و بیدم
و بسیار
دینست
نیست
جز
اسفل
برین
عالم
که
بسیار
دینست
+ رو
و سوادش
خان
حوم
بود
فرغ
از
او
و رو
و طاعت
تا
دیر
دست
بجا
بود
بودی
اندک
گشتن
پرسید
کلام
آرزو
باقیست
گفت
آدم
خوب
بلحق
حرف
خوبی
گفته
هر
چه
جز
و امانت
و خلقت
انسانی
جلی
است
به
هر
حق
قضا
گراست
کرده
باشد
اما
بخت
و انصاف
آقا
نیز
در
است
که
نوکر
را
مفر
آنان
از
وجه
معائنه
قضا
اقل
از
غایب
ابدال
او
و قاضی
را
عالم
تعلیق
ضلل
نزار
اعتقاد
و انوش
ع
که
در
و
خوشدل
اندک
ازین
رفته
فرزند
علیجاه
بر
آنحضرت
کمال
تمام
ای
سربسنگ
و ده
اندک

خدا بیست که بکبرانش هزار مرتبه شکر گویند چون در کار است بر تراز دست برآمده و با غلام
آن فرزند علاءه آن انداد اویم از همان هی مرتبه که از آنجا آورده کی بگیرد و شکر این سوخت غلامی
افوق مرتبه دست بجای آورد رفته از فرزند علایجه میرخان تصدی بحال حصه سپاه آنفرزند پرگنده
سکرا را و گذاشت نموده عوض آنجا که میخواستند در حصه قلمت نخواه و کثرت طلبه از آن است اینجا
گوشت و استخوان اینچنین بود بر جمعیت یافته عوض یافتن مکن نیست نویسنده که توفیه بحال دیگر بر آورده
از اینجا بجای بد رفته از فرزند سعاد و اوام محمد عظم حفظه الله تعالی و علم از وقایع صوبه مالوه بعضی است
که به پاشا سنگ کو بر اهل کمال بخوت و پندارایه شور و فساد شده مصدر بهنگامه رانی بود از دست
ملوک چند پیشیست دیوان آنفرزند اجند اقبال پیونشته شده و بچشم و اصل گشت احمد علی کل
حال بیت ایمن او بانی حسانت شوم + اینجا پسان ست و ثابت شوم + فی الحقیقت ظهور این پنج
فیض بیت آنفرزند است که نوکران او آن اده میگرد کار با حمده باوشای میکند با توفیق به تنبیت خانی
ر زبان نیاید آلام و درایتی بجای هزار و دویست بر آنفرزند محرم نمودیم چون این هندوستان سبل
راست آورد که گویا بختیگرم و دانه باز از ده او را منصف یا نصدی ذات و صد سوار و خطاب الی
و خلعت و شیشه و اسب سه رنگ بکشیدیم آنفرزند هم رعایتی در خور که موجب تیا ز او در اقل اشغال
تواند و البته مع نشان تخمین افزون استقلال نسبت صوبه بفرستد تا لوکران گیرد چون خداوند
نیجوافر اید رفته از فرزند علایجه سلمه الله فوجداری سورمهاز فتح جنگان مالی تغییر کردن برادر و اندو
دیو اخام خود دادان شیشه در رایت خود شگستن است قوم مالی در صوبه گجرات متماثل و قوام هم سپاه
دارند فوجدار میگوید از نینا بگریان دان و در عقل است سورمهاست که مثل حسن علیخان سپهر
آرد در کفان و صف شگن خان خیره خیزد از میان فوجدار آجا بود دندنا از حمده بند دست آنجا ببرد
اگر تصدیای آنفرزند بقرینه عثمان شاجعت خان حرم راه روند فوجست و الا این صوبه بگریاست خدا خواسته

مقام مرتبه شکر
میتوانست که بکبرانش
افزون مرتبه دست بجای آورد
نویسمی است که بکبرانش
برآورده و توفیه بحال
بن این مرتبه
این اهل کمال
نویسمی است که بکبرانش
اگر گویا در او بود
نقشهای کام میخاست
میتوانست که بکبرانش
افزون مرتبه دست بجای آورد
نویسمی است که بکبرانش
برآورده و توفیه بحال
بن این مرتبه
این اهل کمال
نویسمی است که بکبرانش
اگر گویا در او بود
نقشهای کام میخاست

داوند آخر و در چند تهاان محمودی زرد و زری رنگ بجان مذکور رحمت فرمودند خواستم که تنها
 به پند دنیا شرم بآن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق محل بگنجان رفیق باد و رقعہ ۲ - فرزند سادات امام
 محمد عظم حد الله تعالی و عظام ابر این نظر دلوانخانه آنفرزند عالیاچه در نقارخانه تمام میازد حیثیت
 باوصف دعوی اجابانی اینهمه غفلت و سبایی هر کار را را چه شد که خبری رنمایار و زوشی خواهد بود و کا
 جدید مقرر سازند و تهریز کنند رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه عظام ایشان کیما طرف دریای تل صید
 کلنگی است بسیر برزند اگر چه شکار غفلت است که هم تماشای و هم لذت غذا میند هذفا در صورت فرایغ از
 سر انجام امور متعلقه که بجز از انقضی نواگفت خوشنما و خوش گذرند در خصوص ادای حقوق
 ریاست که شرعا و عرفا واجب کرده و نیز بر سر آن از احادیث معتبره و توارخ منتهیه و غیره
 سیر یافته میشود و جمیع کار با مقدم باید دانست شمار از امتیث امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شد
 باشد تکیه کنیم تسوین معاملات خان جهان عاقلان و شجاعان و محمد بیگ چرامی پردازند شمارا
 ذوق صید افغانی و دارا شوق قلع شکنی و خرس چکان گرفتنی بهیسات عاشقانی و معاد کویت
 هر یکی ناصح بر لای دیگران ناصح خود یافتیم کم در جهان عمر بطلالت میگذرد و کاسے از دست
 آید فرود خارا چه جویا بیاید و سع کریمای بنیای بر حال رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه اگر چه آنفرزند جوان
 ششاق پدر نیستند اما پدر پیر ششاق پسر ششاق میباشد از دول کوها غم بردار رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه
 محمد از سوداگر تصدیت بنا و اصلانسانیت ندارد اینمنی چنان بیناید که دزد را پاسبان کردن با
 کمال انهم و ذکا و طبع را سنجان تجریر بیجا آید و بطناید رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه قصیده دهر اند صافات
 صوبه بگزر آموذ حاصلی بر معاصی ست عایت سکنه آنجا واجب اند و سپهری را که از مدت فوجدار آنجا
 مستمان بجان آرند و حرف و مضایح خلکی فی قلوبهم مرض خدا و هم الله و خدا در شان آنسانست و حق
 نشود و فرعونایت بنیعیان گوشه چشمی و گردار در بیکر کو چاک خود لطف دیگر مهست تا ما نرا

عظمایان از اینها
 کمالی است که در این
 نفعی است که در این
 حکایتی است که در این
 سیر یافته میشود و جمیع کار با مقدم باید دانست شمار از امتیث امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شد
 باشد تکیه کنیم تسوین معاملات خان جهان عاقلان و شجاعان و محمد بیگ چرامی پردازند شمارا
 ذوق صید افغانی و دارا شوق قلع شکنی و خرس چکان گرفتنی بهیسات عاشقانی و معاد کویت
 هر یکی ناصح بر لای دیگران ناصح خود یافتیم کم در جهان عمر بطلالت میگذرد و کاسے از دست
 آید فرود خارا چه جویا بیاید و سع کریمای بنیای بر حال رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه اگر چه آنفرزند جوان
 ششاق پدر نیستند اما پدر پیر ششاق پسر ششاق میباشد از دول کوها غم بردار رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه
 محمد از سوداگر تصدیت بنا و اصلانسانیت ندارد اینمنی چنان بیناید که دزد را پاسبان کردن با
 کمال انهم و ذکا و طبع را سنجان تجریر بیجا آید و بطناید رقعہ ۲ - فرزند عالیاچه قصیده دهر اند صافات
 صوبه بگزر آموذ حاصلی بر معاصی ست عایت سکنه آنجا واجب اند و سپهری را که از مدت فوجدار آنجا
 مستمان بجان آرند و حرف و مضایح خلکی فی قلوبهم مرض خدا و هم الله و خدا در شان آنسانست و حق
 نشود و فرعونایت بنیعیان گوشه چشمی و گردار در بیکر کو چاک خود لطف دیگر مهست تا ما نرا

چند فقره از بیاض علی حضرت خوش را بدستحقافت قطبی اختیار آن فرزند را چند بنو ششم که تنها
شماره دنا ششم چندین چیز بهترین اعمال است و زبان مردم بدین بخیدن بعد حصول مقصد
رخانیدن مردم خوب مثل بنو ششم ایکنال احدیاج صحبت داشتن با این اساجیجی کردن با این اساجیجی
و زدن دینش خود مردم حال دلون با این اساجیجی بقدر توفیق پیش از سوال مردم داشتن با این اساجیجی
معروف نمودن مزاج بدین میل نکردن با احوال غصه با این اساجیجی نمودن از احوال مشوکلان بی بیکار
خیمت دانستن خود و دیگران یکسان یکسان از خلق باشند و این شستن جمعی که صلح امور دنیا و عینی بود
درین عصر هم مردم بسیار دال متفحص توفیق پیش از دردن ننگ و ناله بر چندی بدین ازین خوا
شد فرسوخ وضع زمانه در فکر که مباد ازین تیر گردد و شما که داعیه جانانی دارید بخوید و بخوابید
بگیرید بزرگه دارید رقعہ ۴۲ - فرزند علیا که گلشن دان نام اسپ بجلواری کرد آن علیا که بر سر
سواری فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرمش با این حال همه صفات درست دارد و بر اسپ نیلوفر
و چون این که بتو از سوار و میشین ظاهر از سوار آنها چرخ خط اند و اسپ ترکی بنام خوشترام و صبا
ز قاضی شش باشت خان که در اتهام از ابر خان طیار شده اند بر آن افزون میفرستاد و ما آفتگی
محکم شک بیز کرد و پان خوب چرا میهند بهر حال خواهم فرستاد رقعہ ۴۳ - فرزند علیا که
تقصیل مصائب نسفاً گناه از نوشته وکیل اظهار جاسوس شش شنیده باشند حالت نادمی
و محنت کشیدن بر اسلا میان لشکر با این لشکر که کصوبت این سیاق سراپستاق بسیار بود
بحر و مر و معاد است که اگر چه چنین ارادت از لشکر شریات کائنات میگونی اعلام الی و ارفع
واضرا علی التشریاتی که وارد و آن شارت بر شاست این بیچاره کار هر میرو طعنه ستاره
باسم غلام تاره میرو هم شد و این فتح بنو از و حرفایم طغیست یا و دارند که بابا جی و صوفی
طغی بنو از با اسم بولارامو سومین از زین را از زین ان و در پسند رقعہ ۴۴ - فرزند علیا که

می شود ز درخت انگشتی سبکو می نطق بامردم کا رضای کارست قیوم که فرزند عالجها روز سه
 اعلی حضرت تمام بخل اندیش شریف آوردند و الله خان علی مردان خان مجتبی طاهر شریف متضار
 نمودند آنحضرت فرمودند که چنانکه در زمانان ملک مال طبع و اجل شده اند و مردم دیگر را فرستاده بخل
 بنظر نمی آیند که در و تحمل چنانچه در خطبه خوانند باندیشه اینکه میباید انتظام این شود و خاطر سردست
 قطع حاضر کرد که رونق و نشاط از دل بنیاد و مختصر میباشند قیوم سی باطل فعل پنج کس از کس از
 خانه غلام چنان تربیت شده اند که منصب الایاد و شایسته خدمات و صیحات و رونق و فعالیت را
 اندر مجرای شایع اخیر در پنج اشرف و خوشی پیدا کند و حکم شد که آخر روز بوقت بیار و تاسیر صورت
 سیرت آنها کرده شود و چو نوش باشد اگر کارهای خاطر خوانده می گردید چنانچه بروقت بحضور بیرون
 بعد تحصیل دولت لازمست قدس عرض جوهر انسانی و کار و آوازه هر یک بغیایات و قدر و توانی
 خدیو و افاق بمنصب لای اذات و آیینان عمر اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز
 عواطف خاص فرموده یکمزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده و فرمود مع ای قوت تو خوش که
 وقت مانوش کردی به خان موصوف و خیر شکرانیه برای عرض خود و تفصلات خداوند لغت
 یکمزاره بابل استحقاق بخش کرد و قسم ۹ فرزند عالجها که کامیابان پیشکار بخشی شمانو شته است
 میت هر یک بیستم کشد بیرون فلکیش هم بدان بریزد و خوان اگر چه بر آنچه کردید اما اگر اسباب
 نادر و اجاله نینداشتند خوب بود و معتمد اقصا صلا ربه از این عدالت است لیکن دانی زاری
 موجب ناخشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع و عفو نه تیست که در انتقام
 نیست و رقت هم فرزند عالجها سعاد تو ام محمد اعظم خطه الله و سلم تمام حالت پسان سوار
 مایده آید جهانگیر بادشاه چنین اخته بگی سیاست شدیم و بنیاد و خطاب صفت شان خان باین
 بچو هر خلیه بیای شمع بر کس نهند نام در کافور و قول علی حضرت که آدم بی فتوح خلق کار
 که بایای علم که سید می

فرستاده اند و در وقت بیار و تاسیر صورت
 سیرت آنها کرده شود و چو نوش باشد اگر کارهای خاطر خوانده می گردید چنانچه بروقت بحضور بیرون
 بعد تحصیل دولت لازمست قدس عرض جوهر انسانی و کار و آوازه هر یک بغیایات و قدر و توانی
 خدیو و افاق بمنصب لای اذات و آیینان عمر اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز
 عواطف خاص فرموده یکمزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده و فرمود مع ای قوت تو خوش که
 وقت مانوش کردی به خان موصوف و خیر شکرانیه برای عرض خود و تفصلات خداوند لغت
 یکمزاره بابل استحقاق بخش کرد و قسم ۹ فرزند عالجها که کامیابان پیشکار بخشی شمانو شته است
 میت هر یک بیستم کشد بیرون فلکیش هم بدان بریزد و خوان اگر چه بر آنچه کردید اما اگر اسباب
 نادر و اجاله نینداشتند خوب بود و معتمد اقصا صلا ربه از این عدالت است لیکن دانی زاری
 موجب ناخشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع و عفو نه تیست که در انتقام
 نیست و رقت هم فرزند عالجها سعاد تو ام محمد اعظم خطه الله و سلم تمام حالت پسان سوار
 مایده آید جهانگیر بادشاه چنین اخته بگی سیاست شدیم و بنیاد و خطاب صفت شان خان باین
 بچو هر خلیه بیای شمع بر کس نهند نام در کافور و قول علی حضرت که آدم بی فتوح خلق کار
 که بایای علم که سید می

و در وقت بیار و تاسیر صورت
 سیرت آنها کرده شود و چو نوش باشد اگر کارهای خاطر خوانده می گردید چنانچه بروقت بحضور بیرون
 بعد تحصیل دولت لازمست قدس عرض جوهر انسانی و کار و آوازه هر یک بغیایات و قدر و توانی
 خدیو و افاق بمنصب لای اذات و آیینان عمر اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز
 عواطف خاص فرموده یکمزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده و فرمود مع ای قوت تو خوش که
 وقت مانوش کردی به خان موصوف و خیر شکرانیه برای عرض خود و تفصلات خداوند لغت
 یکمزاره بابل استحقاق بخش کرد و قسم ۹ فرزند عالجها که کامیابان پیشکار بخشی شمانو شته است
 میت هر یک بیستم کشد بیرون فلکیش هم بدان بریزد و خوان اگر چه بر آنچه کردید اما اگر اسباب
 نادر و اجاله نینداشتند خوب بود و معتمد اقصا صلا ربه از این عدالت است لیکن دانی زاری
 موجب ناخشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع و عفو نه تیست که در انتقام
 نیست و رقت هم فرزند عالجها سعاد تو ام محمد اعظم خطه الله و سلم تمام حالت پسان سوار
 مایده آید جهانگیر بادشاه چنین اخته بگی سیاست شدیم و بنیاد و خطاب صفت شان خان باین
 بچو هر خلیه بیای شمع بر کس نهند نام در کافور و قول علی حضرت که آدم بی فتوح خلق کار
 که بایای علم که سید می

که دیوان اعلیٰ امتحان جو ہر شکر دہ خدمت لائق جو بنام سعید خان بہادر کفارہ انیمہ حسن و قیوت
 خدیو قدر دان ہزار و پیدلق اوصل و غایقہ منور قلم فرزند علیجاہ روزے بہادر
 اہل دیوان سرکار برادر نامہ ان خود کا نظر علی حضرت گذرانید کہ وہ ملک و سپہ بایت طلق و شرف
 ایام مابین زمر کار و الاطاعت بتخواہ آن زمان شود آنحضرت فرود آمد سعید اللہ خان فرمودند
 کہ از روی سر شستہ و دفتر دیوانی تحقیق منورہ بعض ساند خان مذکور فی القوال التماس منورہ کہ عین
 زہا از خزانہ بتخواہ غنی شود ثانی الحال در مطالبہ و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد و الا شکر
 بعد برخواست در بار دیوان اعلیٰ کلمات بند گفت چون از روز و فرسہ مشرف غلخانہ لمباغ
 علیا رسید جانوقت شفقہ برادر نامہ ان نوشتند و این فرہم بقلم آوردند و فرود باصاف لہجہ
 باخوشی نیست ہر کس شہر بر آئینہ بخود کشد و دریافت صدق بطلان حاصلہ انما سے
 نوکست پہاڑ اٹل کفایت خانہ شامہ سعید اللہ خان حیانت الایمان خواہ ہر گاہ فرود از دفتر مشاہد
 شدہ بود و ایستہ تحقیق منورہ کہ خواہ آن رسد اللہ خان ممکن الحصول است یا نہ ملول ساختن
 بعد ملے بادشاہی خصوص سعید اللہ خان بسیار بہت و بدست آوردن لالین مردم و مصالح
 کاران صاحب شعور واسطہ افزایش ان خوشنای صاحب ملہ اند آخر روز تھان محمودی
 زرد وزی بگزنگ سہ ہزار و نیا نقد بہ سعید اللہ خان انعام فرمودند و قلم فرزند علیجاہ این
 نقل بانی شخصہ متبرک گوش سیدہ بود در شستہ تحریر کشیدہ شد کہ گوشن فرزند ہم بر سدر کز علی
 حضرت علی مردان خان سعید اللہ خان برادر خدمت خاص و اختصاص ششیدہ از زبان گنہر شفا
 فرمودند کہ ترقی و ترقی ملک مال مختصر و فہم و الصافست نمود با سدر اگر بادشاہ بی جوہر بہ رتبہ
 خلافت فائز آید و منظر و امرو بی حسن تدبیر لایر کس کا دور و داخل کلی و نظر و ترقی لار و د
 پریشانی رعایا و بی سامانی بر آید و ثقیہ کم حاصلی و ویرانی شود و شامہ اللہ با فقر و اعلیٰ صحبت
 رعیت رعیت

لکھا کہ چکر گناہ کبھی نہیں کرتا
 اور بیان از سلطان فرمود ہے کہ
 قضاوت و در دیوان ملک بہادر
 ملک خزانہ مال و عین و غنی
 خوشنایست و سبب سے
 ساند خان کہانہ
 اور از شہنشاہ فرمود کہ
 کاغذ جلوسا کہ کھتے ہیں
 میں نے دیوان کے صاف ہے اس سے
 اس کی مثال یہ ہے کہ گنہر شفا
 دل ہے اسکو اگر کوئی جو کھتے
 و پینے اور گویا آب جو شامہ
 اور ظاہر ہے کہ آئینہ بین پانی ہی
 صورت بہت بادرین ہوئی اس
 پناہ انگشت اون بین خدا سے

رقعہ ۶۰ - فرزند علیجاہ ہایا کہ امر را وانی آزند برگشتہ دادن آن نقصان بیت المال است گرجا
 این مرتبہ بر مصلحتی منافع کردیم لیکن کینہ چنین بعینید رقعہ ۱۱۰ - فرزند علیجاہ ترکی کہ این
 مرتبہ فرستادہ اند متروک و شیخو بار و از اسپی ولین ہم خوب آمد سبکست نام گذارستم کہ اسم بمانی باشد رقعہ
 فرزند علیجاہ سوکو خان اتجو یزان فرزند شہی ول کردیم آدمی اگر از عہدہ یکاگر ہم خوب آید غنیمت
 صدوشین نیست تیرش نمانم ع کہ خست نفس نگردد و بسا ما معلوم بکلیہ نیست ہرگز خدمتی باید فرمود
 منتفی حاصل احوال شای بدو کہ انما سے دنیا را بتدبیر حسن خدمت فریقہ نماید و باز اعراض
 را کامل سیر نماید اینجا بعد از رفتن مع علیخان خانسا مالان فاضل خان فاضل خان خوب کرد کہ
 آثر خیر از ناصیہ آہا دیدہ میشد اراضی فی را اطباء علاج توانستہ کرد و اما مرضیان غرض راضی القلوب
 دو کند رقعہ ۶۱ - فرزند علیجاہ سلمہ اللہ تعالیٰ امیر استم دیانت خان جلد قادر را دیوان سرکار
 فرزند زادہ بباد کہیم اما اسم بی سستہ برآمد توقع دیانت از وغیر متوقع رقعہ ۶۲ - فرزند علیجاہ
 شماسلیقہ درستی و طیاری و انشیات دارد گجرات زیر پرزیت ہندوستان است و اہل کسب ہنر
 و اہل حرفہ ہمہ حیت آنجا پیدا شد با فعل زکا رخانہ بادشاہی تعلقہ آنجا چہ می آید در و کرانی
 ماہہ جز برسی البتہ لازم است رقعہ ۶۵ - فرزند علیجاہ از وقایع زندہ مفصل معروضی رگاہ
 گردید کہ انان شد بگراہ و رخصت و چنانہ آن فرزند از جنبتی شای شیطان ہبتی شقی سچیا را نکست
 دست و او چہ بایق خانہ قافلہ را سلامت آورد فی الحال اشراف جانفشانی و تقاضی سزاوارت
 وافرین است رعایتی کہ مناسب باشد نمایند و بعضی ہم معروض اند رقعہ ۶۶ - فرزند علیجاہ میر
 جلال کہ از ان فرزند از جنید جدا شدہ ظاہر شیرزاوہ بہمت خان مرحوم است کہ شہر شہر مابود سید
 گویم ابھیج محبت چہ را کہ در زندہ رقعہ ۶۷ - فرزند علیجاہ پسران شمشیر خان چہ جدا شدہ استعفا
 آہنابی سببہ بخوابد و قدرا مانکہ حرف بانداضن از جنید یاران قہ کار و آشتن محض اتعفی آفتاب

بعد از این کہ فرزند از در رسا و در
 خدمت علیجاہی ضروری است
 و درین کسبہ اصطلاحی کی کہ
 در پیوستہ رکنا است تقدیم بکلیہ
 اعراض جمعی است
 و در قصد اور در خواست
 آہناب سببہ فانی از شکست
 و در قصد اور در خواست
 آہناب سببہ فانی از شکست
 و در قصد اور در خواست
 آہناب سببہ فانی از شکست

باشند ^{۱۱} فرزند علیجاه با برکاتی ادبی و بی اعتدالیها بدایت کشید بخانی که بر مزار انصاری
نشاند نو انگیسود را ز فرخ زده رفت و دو فصله خود را عرض داد و مفصل از فرزند و سخنگار
معروضی را گشت آن حالجه را با یستی که هرگاه آن ناکام را باین حال سنکر در آن مقام فرست
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشال کرده بپارند و جلان کرده همراهی که زبرد
مخصوص میفرستاد و ظاهر رعایت و اعتدال نگاری برین بنا و درازی که زبرد داشت تعیین کردیم
آن تعیین را بسته بپار و ناکسان که بر سر کار آیند چنین کنند و بار او چنین مقدار شود و اگر چه یکی
از فرزندان نیست تا باینست ^{۱۲} شد خان دیگران چه رسد رفته بخط انور و در حالت بیخ صادر شد
سلامت و علی من لدیکم پیری رسید و صنعت قوی شد قوت از اعضا رفت یگانگه آمد و بیگانه شد
خبر از خود ندانم که یتیم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت و فاضول آن قیامد انگذاری و عیبت
چو سر کسب از من نیامد عمر عزیزت رفت خداوند در خانه دارم و در آن بی حشمت تاریکی و بی خیر
حیات پادار نیست و انفس فتنه شانی پدیدارند و از استقبال توقع مفقود و تبخیر عارفی که در چه
و پوست تنه داشت و زن که تحمل گرچه بیجا پور رفت اما نزدیکی است و آن حالجه از آن هم نزدیک تر
عزیزه القدر شاه عالم از همه دور تر و فرزند زاده عظیم بحکم الله العظیم نزدیک و بندگان سیده
ننگرین همه بیدست و پادشاه همه چون مضطرب از خداوند تنهایی گزیده در حال اضطراب است و چون
سیماب بقیصرانی فتنه که صفتی داریم بیخ با خود دنیا و مردم و مکرر گناهان همراهی بر میگردانم که در
حقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بر الطاف و رحمت امید قوی است اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نیکو از در چون زنجیر گذشتیم و مگری که با اندر ع هر چه با داد و کشتی در آید با ضمیمه و صفت
بندگان اگر چه بیرون و درگاه نخواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورت است و خلوت
و سلیمان با حق شده نشوند و فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویند و وقت رخصت ندیدم نشین

۱۱- اگر چه زیاده است اما در آنست که در آنست
۱۲- در آنست که در آنست که در آنست
۱۳- در آنست که در آنست که در آنست
۱۴- در آنست که در آنست که در آنست
۱۵- در آنست که در آنست که در آنست
۱۶- در آنست که در آنست که در آنست
۱۷- در آنست که در آنست که در آنست
۱۸- در آنست که در آنست که در آنست
۱۹- در آنست که در آنست که در آنست
۲۰- در آنست که در آنست که در آنست

خدمت و بودن رسای ریایات عیالیت نیکو و دوزن عیالجه این قسم نمیکند و رخصتند با نوکر
 کنند این بنت فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نورالابصار را این کار چه کار ریای و دران
 چو باد صحرانگشت تلمی و خوشی و شربت و زیبا گزشت و پنداشت شکر که جبار را کرد و بر گردن و پند
 و بر با گزشت و آینه چنین بولیا بر رقصه ۸۰ - فرزند زاده بهادر من درین زمان قطار العالی ان
 کار با استقامت طلبید کرد و گفست و شنید مردان به راه زیاده برین نیت ان نوشت کینست
 و معصیت کشند ع و دیو گوش را در فیهده لب بجنان رقصه ۸۱ - فرزند زاده بهادر من میان خانان
 مر فیض انظار و الباطنی نصرت جنگا گفت است را ادیبا و اعطیه ساخته هر دور اموافق باید کرد
 و در رایعت دل نصرت جنگ کوشیده نیابت الوه بدیوان و مقر نمایند و بر امه سالنی خدا خان
 فرستاده شد رقصه ۸۲ - فرزند زاده عزیز من زوین و بنا مستقیم و فیروز مندا باشد قطعه ۸۳
 و نول کن را از استقامت بیوند که رفتند از کربا آن نورالابصار است و از حسین فرین
 بیست را فرین بسیار و تمشیه خان تمام در دست است که خونی آدم و خونی آید تر کند را بشنید کهم
 میوم کوم کی را از تن دیگر ریادی کرد و در حدیصیت ملایک است بیت کاسه چرخ
 پر نشد و تاشد خلق نشد پر زنده رقصه ۸۴ - فرزند زاده بهادر و بجو کی لشکر این جزا هم فیروز
 آن سعادت نهاد عالی نژاد و بر دوش آید و سر شاد و جد و جد تمشیه این جمیع مصر و از اند
 در نظر و دستان این پاجه نان عطیه که میسر حضرت صاحب حق ان عرش شیان اهر چه بیاض فیض
 بران یار و ابراد توان نمود و شاهنامه نویسان خوش تحریر فیاض ان سلسله رقام خاوند کشید
 و جعفر و اوراقی رو کا را به اباد یادگار خواهند فر و اگر بسیر چون میری قد بر دار
 که چو رنگ خنایم و در بهار از دست رقصه ۸۵ - فرزند زاده بهادر و رحله عمران خود که
 خان فیروز جنگ نموده زیاده انضباط منصب بنخواه از نظر آمار از توپ در بکند

عزیز من این کار چه کار ریای و دران
 چو باد صحرانگشت تلمی و خوشی و شربت و زیبا گزشت و پنداشت شکر که جبار را کرد و بر گردن و پند
 و بر با گزشت و آینه چنین بولیا بر رقصه ۸۰ - فرزند زاده بهادر من درین زمان قطار العالی ان
 کار با استقامت طلبید کرد و گفست و شنید مردان به راه زیاده برین نیت ان نوشت کینست
 و معصیت کشند ع و دیو گوش را در فیهده لب بجنان رقصه ۸۱ - فرزند زاده بهادر من میان خانان
 مر فیض انظار و الباطنی نصرت جنگا گفت است را ادیبا و اعطیه ساخته هر دور اموافق باید کرد
 و در رایعت دل نصرت جنگ کوشیده نیابت الوه بدیوان و مقر نمایند و بر امه سالنی خدا خان
 فرستاده شد رقصه ۸۲ - فرزند زاده عزیز من زوین و بنا مستقیم و فیروز مندا باشد قطعه ۸۳
 و نول کن را از استقامت بیوند که رفتند از کربا آن نورالابصار است و از حسین فرین
 بیست را فرین بسیار و تمشیه خان تمام در دست است که خونی آدم و خونی آید تر کند را بشنید کهم
 میوم کوم کی را از تن دیگر ریادی کرد و در حدیصیت ملایک است بیت کاسه چرخ
 پر نشد و تاشد خلق نشد پر زنده رقصه ۸۴ - فرزند زاده بهادر و بجو کی لشکر این جزا هم فیروز
 آن سعادت نهاد عالی نژاد و بر دوش آید و سر شاد و جد و جد تمشیه این جمیع مصر و از اند
 در نظر و دستان این پاجه نان عطیه که میسر حضرت صاحب حق ان عرش شیان اهر چه بیاض فیض
 بران یار و ابراد توان نمود و شاهنامه نویسان خوش تحریر فیاض ان سلسله رقام خاوند کشید
 و جعفر و اوراقی رو کا را به اباد یادگار خواهند فر و اگر بسیر چون میری قد بر دار
 که چو رنگ خنایم و در بهار از دست رقصه ۸۵ - فرزند زاده بهادر و رحله عمران خود که
 خان فیروز جنگ نموده زیاده انضباط منصب بنخواه از نظر آمار از توپ در بکند

که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استحقاق طلب این فرزندان را کرده اند
مضافاً گفته اند و الا محترمین خاندانها تمام در گذرند که اخلاص دوستی نمی فرمایند بل ثواب پندارند
غرض را شاید رقعۀ ۹ - فرزندان را عظیم اگر چه احداث تازی حال سری بدوزند و زری دارد
لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام منفی مفت خور فتوی داده این قسم قصلح اندیشیان فانیان را
را دشمن جانی و ملی و بدخواه جاوای دادند و شکر گفت حتی سبحان تعالی بجا آنکه صد به زرنیزه و ز
بریز و هم چنان از آن فراوان عطا کرده و رعیت پروری را سرایه دولت دینوی و اخروی نشان
رقعۀ ۱۰ بنام امیرالاعمال شایب تمدان صوبه دار اکبر آبادیار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد
متعال بوده مشتاق و اندر روز تحریر که شنبه بیستم ربيع الاول است شجاع هرگزیت روزی بشکر
ظفر اثر که در کاب نصرت انصاف این نیازمندترین حضرت عاظمه بود و مقابلۀ موده سر اگر در
ناهنجار و در کنار تمام ادب را بخوشین دیده بهیت از دست و زبان که بر آید که هر چه در شکرش بر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد از این نوشته خواهد شد حصول سنگه نامزد از جنگ پشت که نزد عظیم
آمده منزل کردیم که بنحیه بطرف اکبر آباد رفت ظاهر ابطن خود بر دو خسرانکند نیاد الاخرة و کمال
المعین باید که آن حضرت الخلا و بجز لطف بفرمودن این نشود و الا لازم سرور و شادمانی بقدر
رسایندۀ بدستگار نم حقیقۀ قیام نماید و مضبوط آن صوبه تعلقاً و قرار و قع پرواز با بغل فرزند
بجان پیر محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن حتی تناس تعین فرمودیم و ما عنقریب با کبر آباد می آیم
رقعۀ ۱۱ - بنام عمده الملک دارالامام اسدخان حبیب الرحمن بن فدوی خدمت بخشی گری
دوم بعد الدین محمد خان صفوی مقرر شده حال او را باید طلبید و برین عطیه آنگی بنشیند و تا
آمدن او آن عزاداران ازین دفتر هم خبر یابند گرفت که عمو را بشوم طبعی مجال تاسیه شایند و ابل طلب
نیز از انداد کال تصدیق کنند رابع هر بن نفیس خود صفحا دهد داد آینه خویش را جلا خواهد داد

۱ - خوشحالی و حسن قصد و نیت
۲ - پشیمان را پشیمان بخواند
۳ - نظر در کتب خدا و در چشم که توحید است
۴ - او متین است و بهر دست و پای
۵ - بین شجاع است و در دست و پای
۶ - صفت از دست و پای که شایسته
۷ - نفعی و در شجاع است
۸ - کمال و در شجاع است
۹ - ای کای کای و در شجاع است
۱۰ - در شجاع است و در شجاع است
۱۱ - کای کای و در شجاع است
۱۲ - در شجاع است و در شجاع است
۱۳ - کای کای و در شجاع است
۱۴ - در شجاع است و در شجاع است
۱۵ - کای کای و در شجاع است
۱۶ - در شجاع است و در شجاع است
۱۷ - کای کای و در شجاع است
۱۸ - در شجاع است و در شجاع است
۱۹ - کای کای و در شجاع است
۲۰ - در شجاع است و در شجاع است
۲۱ - کای کای و در شجاع است
۲۲ - در شجاع است و در شجاع است
۲۳ - کای کای و در شجاع است
۲۴ - در شجاع است و در شجاع است
۲۵ - کای کای و در شجاع است
۲۶ - در شجاع است و در شجاع است
۲۷ - کای کای و در شجاع است
۲۸ - در شجاع است و در شجاع است
۲۹ - کای کای و در شجاع است
۳۰ - در شجاع است و در شجاع است
۳۱ - کای کای و در شجاع است
۳۲ - در شجاع است و در شجاع است
۳۳ - کای کای و در شجاع است
۳۴ - در شجاع است و در شجاع است
۳۵ - کای کای و در شجاع است
۳۶ - در شجاع است و در شجاع است
۳۷ - کای کای و در شجاع است
۳۸ - در شجاع است و در شجاع است
۳۹ - کای کای و در شجاع است
۴۰ - در شجاع است و در شجاع است
۴۱ - کای کای و در شجاع است
۴۲ - در شجاع است و در شجاع است
۴۳ - کای کای و در شجاع است
۴۴ - در شجاع است و در شجاع است
۴۵ - کای کای و در شجاع است
۴۶ - در شجاع است و در شجاع است
۴۷ - کای کای و در شجاع است
۴۸ - در شجاع است و در شجاع است
۴۹ - کای کای و در شجاع است
۵۰ - در شجاع است و در شجاع است
۵۱ - کای کای و در شجاع است
۵۲ - در شجاع است و در شجاع است
۵۳ - کای کای و در شجاع است
۵۴ - در شجاع است و در شجاع است
۵۵ - کای کای و در شجاع است
۵۶ - در شجاع است و در شجاع است
۵۷ - کای کای و در شجاع است
۵۸ - در شجاع است و در شجاع است
۵۹ - کای کای و در شجاع است
۶۰ - در شجاع است و در شجاع است
۶۱ - کای کای و در شجاع است
۶۲ - در شجاع است و در شجاع است
۶۳ - کای کای و در شجاع است
۶۴ - در شجاع است و در شجاع است
۶۵ - کای کای و در شجاع است
۶۶ - در شجاع است و در شجاع است
۶۷ - کای کای و در شجاع است
۶۸ - در شجاع است و در شجاع است
۶۹ - کای کای و در شجاع است
۷۰ - در شجاع است و در شجاع است
۷۱ - کای کای و در شجاع است
۷۲ - در شجاع است و در شجاع است
۷۳ - کای کای و در شجاع است
۷۴ - در شجاع است و در شجاع است
۷۵ - کای کای و در شجاع است
۷۶ - در شجاع است و در شجاع است
۷۷ - کای کای و در شجاع است
۷۸ - در شجاع است و در شجاع است
۷۹ - کای کای و در شجاع است
۸۰ - در شجاع است و در شجاع است
۸۱ - کای کای و در شجاع است
۸۲ - در شجاع است و در شجاع است
۸۳ - کای کای و در شجاع است
۸۴ - در شجاع است و در شجاع است
۸۵ - کای کای و در شجاع است
۸۶ - در شجاع است و در شجاع است
۸۷ - کای کای و در شجاع است
۸۸ - در شجاع است و در شجاع است
۸۹ - کای کای و در شجاع است
۹۰ - در شجاع است و در شجاع است
۹۱ - کای کای و در شجاع است
۹۲ - در شجاع است و در شجاع است
۹۳ - کای کای و در شجاع است
۹۴ - در شجاع است و در شجاع است
۹۵ - کای کای و در شجاع است
۹۶ - در شجاع است و در شجاع است
۹۷ - کای کای و در شجاع است
۹۸ - در شجاع است و در شجاع است
۹۹ - کای کای و در شجاع است
۱۰۰ - در شجاع است و در شجاع است

اگر بخاطر افضل محض رقعہ ۹۸ - امیر خان سالکی نذرید بفرستادہ چنانکہ اکثر چہ یا ضائع
 برآمد بویسید کہ زود زود دار سال میداشته باشد اگر چه در کار نیست و در حوص فایض نیست بیلان
 اسباب معاش + آنچه مادر کار داریم اکثری در کار نیست + رقعہ ۹۹ - آن فدوی راعہ با آنکہ بکلی
 در گذشت اگر چه با اہم باید گذشت عتاف نفس با قیست را و زندگی ہموار نیست + آن فدوی بزرگ
 دار السلطنہ لاہور کہ برادر است بویسید کہ اموال آن میر در بیکر و کہ تمام کہ فقیر و فکرم و دانی در
 بلکہ پر کاہی فرو گذاشت نشو و ضبط نماید و از خارج نیز بتقدیر ہر چہ تمام تر خیر گرفتہ و از متغیر و متغیر باید
 و ہم استفسار کردہ ہر چہ باید در قیہ خود آرد کہ این عبارت چہ شخصی را کہ خلیفہ وقت بصلیح یا
 قضا و عیاتی از خود ان زہر شرع نماید حق متین یا مال کردہ باشد در ایام حیات او ہر بلے پاس
 خاطر شلین معصیت بخورد گذشتہ بودیم اکنون چرا باز نگیریم بیت گفتہ بسیار شدہ فاش شدیم
 مسئلہ بسیار گفتہ دم زدم رقعہ ۱۰۰ - محمد خان راصد لے اضافہ فرستہ شدہ آن فدوی بختی الملک
 حکم رساند کہ در دیوان تسلیمات بکند و مخلصان در پای عانت دیوان بناظم خواهد نوشت کہ مر خان
 ہر چہ کہ نیست خواهد کرد و رقعہ ۱۰۱ - اسرارچہ مینی بپسر محمد امین خان ایدیم بہ صاحب جمع جوامع خانہ علم رسانا
 کہ دوست با قیست مناسب خرز ز نظر گذرانند اگر چہ ضابطہ نیست پیچ بخصیکہ از چہار ہزاری منصب
 کم داشتہ باشد عیانت شود اما چون طفل ست ہر اکو خوشی و چنین عطا مضائقہ ندارد علی حضرت ہم
 بپسر صادق خان بختی نشیدہ بودند و قیست کہ بشن بیز رسد و بزرگ شد آن بختی آن نمی فرمود و رقعہ ۱۰۲
 فدوی دگاہ حسین علیخان با فرزند زادہ معز الدین بہادر بر بختی مینو و بے اجازت خواستہ
 چنانچہ شاہزادہ گلانو نوشتہ کہ منی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود و تا دیگر از اجرت شود و بیت کند کل
 بسیار واریقہ را کمان چو تن کشیدن و بہا کردہ شود و احموز اللہ بن شہ و انفسان و من سیات
 اعمالنا رقعہ ۱۰۳ - انشا بیکہ فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص بوند نوشتہ بودند بہ مطالعہ آرد

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

به نیت باشد رفته اند فدی و گاه فردا از است با دشتا هزاره عالم بهاد و مقرر است که نیمی ملک
و مردم دیگر با فو لنج خود را بر آستانه استقبال پذیرفت و باین گزین آورد و چشم ما روشن ساخت و نیت
وقتی و خرم روز گارسه که ایامه بر روز دار و صلی است و رفته اند فدی با اخلاص و مخط دیوان عربی
که عین با و کار نیت این علت را از زبان داشت مهم معتبری عنایت اندر خان کفایت میکند و اخلاص
باحسب السطور هم بر پروانه زایدست قوی ست مسهور که اول دنیا و ظلم در جهان اندک بود و هر که آمد
بر آن حریف کرد و باین غایت رسید با بر هم خان را که انفصال قضیه ماضی و دیگر مردم که شمشیر
لکی معلوم و کلنج اندازد با و دشمنی است و الحمد لله که خبری فتح شده و از آن مردم و دیگر که شمشیر
هم چندان کار خود و با باغراض کمنه علان زدوست فتا چندی دیگر و کان سر و شندی شان گز
ماند با نهای گفت که بخیر دیدنیار پیش از آنکه شمارا بخورد در وقت الم فدی یا رگاه این قدر
نگاه گرفتن با علی بیگ خود را از چه راه راست نمی این امر و شرح نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد و چرا بر کوه او را شرب و عمل نمیکند و مارا و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما هم چو کند که این هم با قیام خود نیست شهر سخت و دولت بزور باز نیست تا نیت بخند خدا
بختیبره و اعلی حضرت را در طاعت با معج حیات مخبر و دیگران کن واقع دولت خانه دار الخلفاء
از استانی شجاع و پرورش شمار و صفای آگینه با و حاضر و تربیت نهالان و انهار و حوضه و مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلفاء است با مسافر نیز بر اینها نظری میکرد و اگر محمد یار خان همیشه خود را
روز تربیت و شادمانی آن موکه بوده است چه بهتر و الا حالای باید هر روز یکبار خود و رفت و آمد
مقتدر میم و تصفیه حشرات قلعه و ریاض بود و کیفیات جمیع با غایت و عمارات قلعه مبارک
و صاحب با و اعران آباد و نور با ژری و سرند با ژری که تعلق مشیره عزیز القدر دارد و
و غیر با قیام اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال اتفاق بیوتات کالغانیه
خج خجی بیغ و خجی ۱۲

له باشد بخجی بالی بیغ و خجی ۱۲
خان بجال است ۱۲
فونجی جمع است ۱۲
بختیبره و اعلی حضرت را در طاعت با معج حیات مخبر و دیگران کن واقع دولت خانه دار الخلفاء
از استانی شجاع و پرورش شمار و صفای آگینه با و حاضر و تربیت نهالان و انهار و حوضه و مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلفاء است با مسافر نیز بر اینها نظری میکرد و اگر محمد یار خان همیشه خود را
روز تربیت و شادمانی آن موکه بوده است چه بهتر و الا حالای باید هر روز یکبار خود و رفت و آمد
مقتدر میم و تصفیه حشرات قلعه و ریاض بود و کیفیات جمیع با غایت و عمارات قلعه مبارک
و صاحب با و اعران آباد و نور با ژری و سرند با ژری که تعلق مشیره عزیز القدر دارد و
و غیر با قیام اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال اتفاق بیوتات کالغانیه
خج خجی بیغ و خجی ۱۲

الله الله لايمدريد كيد الخائنين وقهقهه الامين و بدستی جو ز غنايت الله خان كان منصور مقرر
 شده رفته بود چيکه در مع هر چيز که در کان نمک فت نکست به فوت تقاوت هم بود چه کن
 با چار سار اما اگر چنين بود چار باستانه نيامد اگر نخواه نيامد اندام خود ميدانيد و هم از طرف خود
 بنويسد رفته ۱۴۹۹ هجريت خاں حيدر آبادی ظاهراً در لاهور در گذشت و غير از نبيره که پدرش
 پدر رحلت کرده و در نوبه دیگر در ديد و الان بيگمات انجا بزرگوار در کاموال و بهوشیاری و ديانت
 تمام منصب نمايد که نسبت المال حتى عباد دست خليفه امين نوکران گماشتهای خليفه ايد به مستحقين و
 ديگران را در ان نصيب چه حساب رفته ۱۴۹۹ هجريت خاں امر و زليبا منظره پونشيد به حضور آمده بود
 و دامن جابله نقد و در زداشت که با نيظ فني يزدجيم خان فرموديم که دو گره از دامن کن که تبه
 متعلق در کنده آن قدر بياو گويد که دامن بتور کيد و حضور مقرر کيد بهانقدر داشته باشد و الا
 در خيلی نه گذارد و مرد را بايد که الفت بالباساده و پر کار داشته باشد زينت نکلف خاصه زن است
 و بهمانهای زيرد و حرفهای دیگر هم مناسبين مقام بطريق عويفت گوش و بايد خواند رفته ۱۴۹۹
 که بان نيخورد اين کارخانه همگی دیگر گرفت و ابدار خانه هم بآب تابست بهوشیاری و چو بیرون
 است که به وقت هم جا کار خايجات حمده خود تو زک راسته دارند تا وقت که جرائی آنها تمام شود
 و فاست منزع و پاکيزگی طبع آنها را مهورا بديگر در دو هم مردم بنيندگان شان و دولت خدا و اداي
 کنند و رونق و شکوه او همانند نو و توان نيوان بست گردند بهشتا بهشتا دعوی فقر و اير به بهشتا
 حقا که حيسان باصواب را بک راجع اقل خان جواب سيل حکم که در با چنانمودن طلعه و انجلافت
 مهابت خان صادر شده جوابي نشسته نوکر بهي بايد الله الله و الله رفته ۱۴۹۹ هجريت در گاه وزارت
 خان جليل الرحمن که در گشت بر کادواني ما و چند اسم نوشته بفرستد که خدمت که ده باشند و گاه
 سعد الله خانی را حيايی که راتقي مهمات ديوانی بود و ميگفت که سرکار ولايت کند بايد فرمود

ان الله الله لايمدريد كيد الخائنين وقهقهه الامين و بدستی جو ز غنايت الله خان كان منصور مقرر
 شده رفته بود چيکه در مع هر چيز که در کان نمک فت نکست به فوت تقاوت هم بود چه کن
 با چار سار اما اگر چنين بود چار باستانه نيامد اگر نخواه نيامد اندام خود ميدانيد و هم از طرف خود
 بنويسد رفته ۱۴۹۹ هجريت خاں حيدر آبادی ظاهراً در لاهور در گذشت و غير از نبيره که پدرش
 پدر رحلت کرده و در نوبه دیگر در ديد و الان بيگمات انجا بزرگوار در کاموال و بهوشیاری و ديانت
 تمام منصب نمايد که نسبت المال حتى عباد دست خليفه امين نوکران گماشتهای خليفه ايد به مستحقين و
 ديگران را در ان نصيب چه حساب رفته ۱۴۹۹ هجريت خاں امر و زليبا منظره پونشيد به حضور آمده بود
 و دامن جابله نقد و در زداشت که با نيظ فني يزدجيم خان فرموديم که دو گره از دامن کن که تبه
 متعلق در کنده آن قدر بياو گويد که دامن بتور کيد و حضور مقرر کيد بهانقدر داشته باشد و الا
 در خيلی نه گذارد و مرد را بايد که الفت بالباساده و پر کار داشته باشد زينت نکلف خاصه زن است
 و بهمانهای زيرد و حرفهای دیگر هم مناسبين مقام بطريق عويفت گوش و بايد خواند رفته ۱۴۹۹
 که بان نيخورد اين کارخانه همگی دیگر گرفت و ابدار خانه هم بآب تابست بهوشیاری و چو بیرون
 است که به وقت هم جا کار خايجات حمده خود تو زک راسته دارند تا وقت که جرائی آنها تمام شود
 و فاست منزع و پاکيزگی طبع آنها را مهورا بديگر در دو هم مردم بنيندگان شان و دولت خدا و اداي
 کنند و رونق و شکوه او همانند نو و توان نيوان بست گردند بهشتا بهشتا دعوی فقر و اير به بهشتا
 حقا که حيسان باصواب را بک راجع اقل خان جواب سيل حکم که در با چنانمودن طلعه و انجلافت
 مهابت خان صادر شده جوابي نشسته نوکر بهي بايد الله الله و الله رفته ۱۴۹۹ هجريت در گاه وزارت
 خان جليل الرحمن که در گشت بر کادواني ما و چند اسم نوشته بفرستد که خدمت که ده باشند و گاه
 سعد الله خانی را حيايی که راتقي مهمات ديوانی بود و ميگفت که سرکار ولايت کند بايد فرمود

مستعرق و مور دنیا و دینی و دیر و فرست از دست نداد و تخت و چتر بر آفرود ساختند هر چه کرده بود
 سکاغات آن از این بیکاهه متعظم و حقیقت یافته یعنی همان بیوقائی و تکویری که باولی نعمتان نموده بودند
 از نو کردی خود دیدند سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بدینو زبانت در باب کنگه دولت هستیست
 کاین دولت و ملک میرود و دست بدست رقع۱۶ ولایت زرخیز بدست این در حربی خواص
 را بگذریم و تا فاعل امر مکن الموصول بی مانع ظاهری چون کنیم فیصلت عهد و عهدین که بخوانده ایم
 یا سلیقه ملک گیری و مفید اسیرین نداریم رقع۱۷ خان نصرت جنگ و لیس و غیره یعنی
 خود را بر اسکناف خان پیشی و شاهزاده عالیمجاه گدازد که انجام کار بسیار است و دست آنها
 اگر کوتاه باشد و در کار خلی نشود و نه با که بعضی با رانای جیایا بیکان تیر می نازند و نمی فهمند
 که خود را نشانند تیر و بال آخرت می سازند ایست گندم از گندم برود و جوجو از سکاغات معلق
 شود و در ضیاط طبع گوآن خوال غار را که سر کوه و بیابان تو داده ارا العاقبه بالعافیه
 رقع۱۸ نفر جنگ یه یو و رنگ من چون گرفتن کن که هم بود و تمام هست مصر و همین کار شد
 الحمد لله صورت یافت اما خبر چکیدین سفر خیرت افزوده میشود و مداران بر خزانة هندوستان
 مستلک کلی طلب طابداران شده میشود و در کمالک و قینها قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران
 بیجا پور که اصل مستغلب تصرف است نیزه سیوا پد رسید و اجمنی است ملکش ظاهر چند است
 ندارد و صاحب گفته سیدی مسعود خان معونی هفتاد و هشتاد و یک تن است چه در تصرف باشد
 حقیقت ملک تدبیر نزاع از دوا زنا بیک خود که دوا و خان با استنسیا نامید چراغ افاضت قنابل بود
 رقع۱۹ خان نصرت جنگ من را بیکار تمام حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از نهما تواضع
 از نهما از اول آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و اوان پاک نازند یعنی آلب زرد را بخشدین
 بخل نمیزد و خلاف علم است سوار میگردم و زجر ابر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر نهما با احدی چه

بجایگاه صد راد و صد
 سکاغات آن از این بیکاهه متعظم و حقیقت یافته یعنی همان بیوقائی و تکویری که باولی نعمتان نموده بودند
 از نو کردی خود دیدند سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بدینو زبانت در باب کنگه دولت هستیست
 کاین دولت و ملک میرود و دست بدست رقع۱۶ ولایت زرخیز بدست این در حربی خواص
 را بگذریم و تا فاعل امر مکن الموصول بی مانع ظاهری چون کنیم فیصلت عهد و عهدین که بخوانده ایم
 یا سلیقه ملک گیری و مفید اسیرین نداریم رقع۱۷ خان نصرت جنگ و لیس و غیره یعنی
 خود را بر اسکناف خان پیشی و شاهزاده عالیمجاه گدازد که انجام کار بسیار است و دست آنها
 اگر کوتاه باشد و در کار خلی نشود و نه با که بعضی با رانای جیایا بیکان تیر می نازند و نمی فهمند
 که خود را نشانند تیر و بال آخرت می سازند ایست گندم از گندم برود و جوجو از سکاغات معلق
 شود و در ضیاط طبع گوآن خوال غار را که سر کوه و بیابان تو داده ارا العاقبه بالعافیه
 رقع۱۸ نفر جنگ یه یو و رنگ من چون گرفتن کن که هم بود و تمام هست مصر و همین کار شد
 الحمد لله صورت یافت اما خبر چکیدین سفر خیرت افزوده میشود و مداران بر خزانة هندوستان
 مستلک کلی طلب طابداران شده میشود و در کمالک و قینها قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران
 بیجا پور که اصل مستغلب تصرف است نیزه سیوا پد رسید و اجمنی است ملکش ظاهر چند است
 ندارد و صاحب گفته سیدی مسعود خان معونی هفتاد و هشتاد و یک تن است چه در تصرف باشد
 حقیقت ملک تدبیر نزاع از دوا زنا بیک خود که دوا و خان با استنسیا نامید چراغ افاضت قنابل بود
 رقع۱۹ خان نصرت جنگ من را بیکار تمام حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از نهما تواضع
 از نهما از اول آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و اوان پاک نازند یعنی آلب زرد را بخشدین
 بخل نمیزد و خلاف علم است سوار میگردم و زجر ابر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر نهما با احدی چه

صورت پر تالش نفسی و از تقلید اند و میگویند شی و اللهم یتیمنا عن قوم الغافلین امین امین
 رقصه که برایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد و بحساب ست حال
 اولین و حضور چنین نارسائی مزاج دومین در آنجا با علایح چنان خمیده یا گرفت قطعه خشی خبر
 با زمانه سازد و در نه خود را نشان ساختست و زیر کان زمانه میگویند و زیر کی با زمانه ساختست
 خدا گوش شنود و دنیا را بدو و السلام علی اهل البیت و السلام و سلوی که این کور مکان با باد شاهزاده
 کرد کیفیت او شنیده باشد چنانکه خود کرده را در آن نیست و با طبق حال افضل این کجما ان حکم که
 و گوناگون است و شکی کردن و ادیم معلوم نبود که این سید بیان تقدیر جرات بهم رسانیده اند که بعضی
 بادشاهان در وضع عرض خواهند کرد و در حرف بی اصل نسبت بآن سعادت مند نمود خوب یا رباتی
 باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب النکلی بنام فرزند علایح ه نوشته زد و بیا علی بیگ
 بهر دو حسن بیگ بران کار چکد که کوثر ابر عایت خوشی فصل اجل تغیر نشد و سکنه آنجا تو از فرزند
 میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند ع اگر توی ندی داد زد و دادی هست و آخر الد و اولی
 این چکلا زها که ایشان تغیر خواهند شد و عوض خواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
 ایمان صفا جاگیر و رعایا و عاملین گفته گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در
 بعضی محالات حصه سپاه شما زو نظامان ست آدم خدا ترس آبادان کار چیده خمیده پلزار
 فکر سنجیده زد و دین نمایند که از دوزخ بارے الذر ما و شما شویم عالمان خویش برادر دیوان و
 اگر کان ابنای جنرالین و فوعدا بر نباشد رقصه که برایت الهی درین رقم بگوید که این رقصه
 در ریاضیکه بباد شاهزاده محمد کامش محرمت میشود و بخط خوب نویسد بر بلای آتش بدو
 خویش در خرمن خویش و من خود زده ام چه عالم از دشمن خویش و کس دشمن من نیست
 منم دشمن خویش و ای من دست من و ای من دشمن خویش رقصه که میر جلال الدین

سلام الله علیه از خیر و ابرار و شادان
 که کمال دین کی نیست و الله
 بنی ایام کمال غرض به جای
 کی به شایسته یک شتر به زدن
 سکه شتر دین جهان را بگویند
 سکه عالم این عسله دین بیخ
 سکه پادشاه که لا محاله بی روشنی
 کونین بنی بنی بنی بنی بنی
 که اولی و السلام که اولی و السلام
 و جوید و دین و دین و دین و دین
 که اولی و السلام که اولی و السلام
 که اولی و السلام که اولی و السلام
 که اولی و السلام که اولی و السلام

حق بهر استقبال می آید بنام علیه القاسم خان که بخطای بیعتت خان سر فرزند شده بود و بعد
 امیر خان بامیر خان مخاطب شده و دروغ و افسان نغضت گشته و ضلع و مزاج اقدس و داشت
 و لطیفه های حساب و موقع بعضی میرساند صادر شد و قفسه احمد اعظم شاه باید نوشت که با خفیه
 حسن بابت و جوهر شورانشانیم نایده بانو انچه چاره باشد بحالتی که در دمنده خواهد ماند بر شایسته
 دارد و آلافت حق مواجبت خوشنودوی خالق ستینداند که فضل سرشار حضرت آفریدگار کفر کا
 چه قدر عفو و جرم پیشیا عالمیان برگردان میفرماید بر خدا و خاطر الکنیه دیرینه و غلبه پیشیند از
 بر دارند و آن ضمیمه را که غیر از شما دگری ندارد بشمول عواطف گرداننده نواز شیشا نیکو کرد
 و در آن روز دیدند دنیا گذشتی و گذشتی است لکن اباهمه کن عتیع ناکرده گناه
 و جهان گسیت بگو طبع غریب از زبان میان علیه لطیف قدس سره انشرف یاد داریم که خدا
 نامت را در مزاج راه دادن و دودی حق را از در را ندن بدترین گناهایان شمع و حقیقه زبان
 عاصی پرمعاصی انتری بخشا و زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت توقف حسب الحکم آنکه
 سرافراز خان علیه لطیف خان هرگاه بر اسلام حمده الملک دارالامام بیاید ایشان را که سوار
 اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود و اگر بر بالکی سوار باشند بعد سلام
 مختار است و اگر بر فلان باشند بر ابراه برود و اگر محکم شوند جواب بدهد و الا در اگاه و در گنجینه
 از اسب فرود آمده سلام کنند ایشان و رایان بهند و دیگران علیک نقل شرف شاه عالم عباد
 که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در گذشت بولیان بد نوشت که بعضی رساند
 احوال معینان این صوبه حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک میدانند
 از حضور پرنور هر که الاتی این کار و اندمقر نمایند کشمیری درین صوبه نیست که اسبق کنیم و
 عنایت الله خان اضی شود و احضار این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی
 بچندین

همی الفک زینان کے جواب
 فارسی کے جواب اور اس کے جواب
 یکین میں کا دو دھ لکھنے والی لکھتے
 میں جنکو اور وقت ان کیست میں
 شکار خور کے وقت میں کھانا کھانے
 جواب اور اس کے جواب
 اذ فضل سرشار
 بودی علی کاغذی تو
 نام دج کاغذ حساب بولگا
 مہیب زبک ورن رن ورن ورن

نیست برگشت از جمعی افتد و رعایا و ایران میگردد و بنیال و باین منبر گوشت منخور و کله اگر بجای
 یک روپیه لک و سیصد زیاده و منظور نیست تغییر غیر تغییر در کارها و خوف الهی و دوا هم بر سر پا نشاید
 شرط است دیوانه را زیاده که خویش را افر بار کار فرماید بر مرتضی در مونی باشد و دیگر هر که افتد
 بر حال و باشد برود جای بر بلیه ظلم و اخذ و اجر حال نگرفتیم
 گرفتار کشیدن ۱۲ جم ۵ مل ۱۲

خاتم الطبع

بعد از منشی کائنات و لغت سر دفتر موجودات علیه فضل الصلوات و اکل التیامات معنی میباد که
 درین بهنگام هجرت انجام انشای و پذیرایی و منشات بنی نظری موسوم به رقصات عالمگیری
 لقب بکلمات طبیعت که حکم کلام الملک ملک کلام سر آمد کلام منخوران و دره افتاح
 و بیان ست در مطبع منشی نول کشور واقع کا پور بر سر پستی عالیجناب علی القاب
 لے بهادر منشی پیراگ نراین صاحب چهارگوا ملک مطبع و ام اقبال با تمام منشیان و کاتبان
 ماه و بهر کلام بار و دوازدهم طبق گرفته منیای اتمام پذیرفت

قطعه تاریخ طبع سابق از مورخ بالکان منخور کامل
 منشی بهنگو اندیال صاحب قلم سیمین طبع بدعا

تاریخ بهنگو اندیال عالمگیر	که کلامش عجب دلاویز است
عجب الامانو داین انشا	فرحت آیز و هم طرب خیز است
بمیز تاریخ طبع اوها قلم	گفت انشای هجرت آیز است

بگوش فرادون کان بین بهر قوت
 سنان ۱۲ مل ۵ دیوان را ان از قوت
 دیوان و منشیان سببین به از قوت
 او دیوان کاتبان کوی باقی کلام
 کسب ۱۲ مل ۵ قلم به دفتر
 و بهنگو اندیال منشیان او کتب
 و در دفتر طبع حال کی ۱۲

لذۃ الافہام - مصنفہ منشی سید محمد علی خان عرف
نواب دولہ دہلوی -
کشایش نامہ - مع فہرست کثافات تصنیف منشی
راج -
توقیعات کسری - دستور العمل خسرو یہ نوشتہ دران
مصنفہ مدو نہ مرزا جلال الدین طباطبائی -
مالو الفضل - ہر سہ روزہ عشق بخشی مولوی ہادی علی
اشک ارباب الفضل -
رسائل طہرا - مع رقعات طہری بخشی -
حسن عشق - عبارت متین پر کہ حسین کفدائی
حسن عشق بین زور عبارت آرائی دکھا یا ہے رشہ
نٹاری کا پڑھایا ہو مصنفہ نعمت خان علی -
مینا بازار - نگین عبارت مصنفہ اراد خان و انص -
شرح مینا بازار - نادر شرح ہوز مولوی امام بخش
صہبائی دہلوی -
سنہ نثر ظہوری - مع مقدمات ثلثہ ظہوری مشہور نثر
از ملا نور الدین ظہوری نثر شیرازی -
شرح سنہ نثر ظہوری - نثر از مولانا محمد سعد اللہ -
شبہ شاداب - از ملا علی گڑھی تفرشی بڑے رتبہ
کی انشا ہو جسکو مولوی ہادی علی اشک نے
تصنیف فرما کر اس کے ساتھ فہرست اسکے کثافات کی مندرجہ
کلیات سنہ نثر مرزا اسد اللہ خان غالب

رقعات قتیل - حسین سلیم عبارت مطابق تکلم اہل
دہان ہر مصنفہ میرزا محمد حسین قتیل خلص -
رقعات ابو الفضل - علامی وزیر اکبر بادشاہ -
پہر قہ - مصنفہ اراد خان و انص اور مشہور پیر قصہ
ظہوری ہے پورے حاشیہ پر دو شرح ہیں -
۱ - شرح - از عبد الزاق نبی -
۲ - شرح - از مولوی عبد الواحد -
رقعات بیدل - مصنفہ مرزا عبد القادر بیدل -
رقعات بچہ می نراین - مصنفہ منشی بچہ می نراین -
رقعات مظہری - سلیم عبارت کے قریب مصنفہ
شیخ محمد صادق -
رقعات امان اللہ حسینی
رقعات نظامیہ
رقعات گلستان حکمت - از مولوی عبد العزیز یار دہلی
پہر قہ ولایت - مصنفہ سید ولایت حسین -
رقعات فیض الگین - مصنفہ منشی سید کشور -
رقعات نامی - مع تقریفات تصنیف مولوی حکیم
الدین سید یاسر اسکول -
دستور المکتوبات - گزارد ولایت از ولایت حسین -
دستور الصبیان - از مصنفہ منشی نوید ہد راس -
فیاض ولایت - سکا تیب بین از منشی ولایت بین
سک سلسل - مصنفہ منشی چند کاکا پر شاد -

دہلوی عین نثر -
۱- نثر بیچ آہنگ

۲- نثر دستنبو

۳- نثر منیر روز

مظہر العجائب - فقرات و الفاظ مفات ہر شے کے ہیکار
آئنا انکاران ہر صنفہ مرزا محمد حسن قنیل
تاج المدائح - رنگین فقرات صفات میں بہت عمدہ کتاب
ہے از جلوہ غالی طبع دفا و فنی انوار حسین تسلیم
سوائے -

مفتاح الصفات - فقرات صفات و فنی رام نزلین -
صفات کائنات - یہ ہمیشہ کتاب ہو کہ زمین سب
استاذہ کی نغزوں سے فقرات صفت ہر شے موجودہ کائنات
کو انتخاب کر کے ایک گنجینہ مرتب کیا ہر صفت کے ساتھ اول
استاذہ کے فقرات لکھ کر پھر صنف نے اپنے فقرات
لکھے ہیں شائقین انشا نگار کے واسطے یہ کتاب بہ منزلہ
ایک استاذہ کے ہر مؤلفہ سیالگوئی مل داریتہ -

صحیفہ شاہی - جس میں تمسید القاب و آداب خانہ
عربی فارسی اشعار و ترسم کے ہکا استغفار نشیون
کیواسطے ضرور ہے جدا اول میں مرتب ہیں یہ وہ
کتاب ہے کہ ملا حسین واعظ نے واسطے
شاہزادے کے حمد وین سرمایہ نہایت
صفائی چھی -

کتب نشات و پنجاب ورس مبتدیان اردو

انشا کے خرد افروز - رنعات و عرائض پروردان
نویسی و غیرہ کا طریق آموزی مصنفہ فنی فخر الدین -
انشا کے ماہر ورام - اردو پرانا ترجمہ -
انشا کے ہمارے پیران - رنگین عبارت سب مصنفہ
مولوی غلام امام شہید -

انشا کے دلیریا - مصنفہ فنی ریلو پر شاہ -
انشا کے سرور - بہت عمدہ انشا ہے جسکی
بول چال کا لطف موافق مجاہدہ اردو ہے از مرزا
رجب علی بیگ سرور صاحب فسانہ عجائب
مرتبہ سید میر احمد -

رنعات اردو - ہر قسم مراتب کے قیے مؤلفہ
نشی عفا علی تخلص خاک -
دستور العبدیان - اردو -

حلو اے بے و و و و - دستور العبدانیک
چلنی کے مع حکایات از حکیم محمد حسین -
عود و بندہ - رنعات چکبدہ خانہ حضرت
نجم الدولہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہلوی -
سکس عبارت موافق روزمرہ بول چال اردو
ہر معنی کے مرتبہ چودہری عبد الغفور -

